

می‌کرد. بابا لبخندی زد و گفت: «وای، عجب باباهایی! قیافه‌شان چه قدر شبیه من است!» سارا لبخندی زد و گفت: «بله، خود خودتان هستید. با اینکه خسته‌اید، هم با سینا مهربانید، هم با بابا بزرگ!» بابا دستی به سر سارا کشید و گفت: «پیامبر

